

*پور داوود

سبزه میدان رشت



حمل به آرامگاه ابدی آن دانشمند در رشت حرکت داده شود.

روزی که جنازه پورداوود از تهران به سوی رشت راه افتاد - در استان گیلان - بویژه در رشت - توسط استنادار وقت گیلان و رئیس فرهنگ وقت آن استان، تعطیل عمومی اعلام گردید تا مشتاقان استاد و دانشجویان و فرهنگیان و دانش آموزان آن استان، از یکتا دانشمند زاد و بوم خود استقبالی درخور وی بعمل آورند، از این روی مسافتی قریب به ده کیلومتر از رشت به سوی تهران مملو از جمعیت بود که با دسته های گل در انتظار ورود کاروان دانش و ادب بودند. جمعیت به محض مشاهده تابوت استاد و حاملان آن، اشک ریزان تابوت او را گلباران کردند و سطح جاده را غرق گل و ریاحین ساختند. بدین ترتیب پیکر پورداوود در محل نخستین مدرسه او که در آن - اولین حرف خواندن و نوشتن را آموخته بود به خاک سپرده شد.

هنگامی که خبر مرگ پورداوود انتشار یافت، رادیوها و روزنامه های جهان آن را به سراسر گیتی مخابره کردند و مجالس یادبودی در کشورهای آلمان، هند، پاکستان، فرانسه، ایران - یکی پس از دیگری ترتیب یافت که در آن مجالس بزرگان علم و ادب از فضل و ادب و بزرگواری و خدمات علمی استاد تجلیل نمودند.

کار بزرگ او ترجمه و تفسیر اوستای اوست ... و نیز ده جلد کتاب دیگر در زمینه فرهنگ ایران باستان که هنوز چاپ نشده است.

پورداوود با ترجمه اوستای خود، بحق

در سحرگاه روز ۲۶ آبان ماه ۱۳۴۷ استاد در سن ۸۳ سالگی، در خواب به سبب سکتة قلبی دیده از زندگانی برگرفت.

خبر آن بوسیله رادیو ایران پخش گردید، ویژه گارد و تیمسار یزدان پناه و دیگر مقامات کشوری و فرهنگی در منزل شخصی استاد حاضر شدند. آنگاه پیکر پاک استاد جهت انتقال به سردخانه به منظور حمل به رشت، از در خانه تا سر کوچه با مارش عزای گارد همراهی گردید. بامداد روز سوم در گذشت، قرار بر این نهاده شد که واعظ معروف دکتر مهاجرانی در مجلس ختم استاد ایراد سخنرانی نماید، اما بامداد همان روز به بهانه بیماری از حضور در مجلس خودداری نمود و بعداً خود گفت که آقای محیط طباطبایی او را از حضور در مجلس ختم پورداوود و ایراد سخنرانی منع کرده است و گفته است شایسته نیست در مجلس ترحیم کسی که گرایش زرتشتی مابی دارد سخن گوید و مرتکب گناه گردد!!

از واعظ جوان فاضلی موسوم به «غلامرضا جمشیدی کاشمیری» که یکی از واعظان مسجد عالی سپهسالار بشمار می رفت، دعوت گردید که در مجلس ترحیم استاد سخن گوید. این واعظ دانشمند با سخنان ارزشمند خود، مجلس ترحیم را تبدیل به یک مجلس علمی و فرهنگی نمود. وی با شواهدی که از قرآن کریم و نهج البلاغه آورد، چنین نتیجه گرفت که راه پورداوود همان راهی است که قرآن کریم در آیات بیشمار خود نشان داده و در آن دستور داده است که برای عبرت آیندگان باید آثار گذشتگان را نگاهداری نمود و در آن به تحقیق و بررسی پرداخت آنگاه در بخش دوم سخنان خود به مقایسه علمی میان سخنان علی علیه السلام و اشو زرتشت و مبارزات دینی و اخلاقی و سیاسی آن دو پرداخت.

پس از ختم مجلس، پیکر پورداوود که در تابوتی به گل آراسته، جای داده شده بود، از میان هواداران استاد - اعم از استادان، دانشجویان، نویسندگان، شاعران و سران لشگری و کشوری و فرهنگی و دسته موزیک عبور داده شد، در میدان بهارستان در آمبولانس مخصوص قرار گرفت تا جهت

خدمت بزرگی به ایران کردوزمینة ایران شناسی را گشود...

هرچه از پدر خود به ارث برد - همه را صرف تهیه کتب و تحصیل خویش در آلمان کرد. کتابخانه مرحوم پورداوود از نظر ایرانشناسی در دنیا بی همتاست. وی همواره در کتابخانه خود که هم چون چشمان خویش به آن دلیستگی داشت، زندگی می کرد و در همانجا نیز بدرود زندگی گفت.

پورداوود دانشمندی بلندنظر، مهربان و رئوف بود - انسانها را دوست می داشت و همواره به اطرافیان خود مهر می ورزید.

وقتی از طرف پاپ، عالی ترین نشان علمی و فرهنگی واتیکان به نام «سن سیلوستر» با فرمان مخصوصی به نام پورداوود صادر و از طرف نماینده پاپ در تهران بدیشان تسلیم گردید.

استاد در پاسخ سوال در باره چگونگی توجه اهدا کنندگان این جوایز و نشانه ها با فروتنی و انفعال گفتند: «ای آقا، آنها می خواستند به ملت من احترام بگذارند، مرا واسطه قرار داده اند!»



گوشه ای از مراسم خاکسپاری مرحوم پورداوود - ۱۳۴۷

پورداوود اگر همه نیروی زندگی خود را صرف زنده کردن میراث درخشان ایران باستان کرده، هرگز درصدد نبوده است که از این رهگذر کیسه بی از زر و سیم بینبارد یا تکیه بر مسند و مقامی بزند

اگر چه مطالعات او بویژه از نظر بستگی عمیق به قوم و نژاد ایرانی دارد، اما او خود را از این افراط و انحراف بدور نگاهداشته و چون بسیاری دیگر هرگز مدعی نشده است که «هنر نزد ایرانیان است و بس» و اقوام دیگر هیچ چیز از خود نداشته اند و هرچه منصوب بدانهاست از اصل و ریشه ایرانی است. او با کمال انصاف حق هر قوم و ملتی را در حد خود می شناخت و همیشه به شاگردانش توصیه می نمود که از تعصب و خامی و لجاج کودکانه بر سر مسائل ملی دست بردارند و راه پژوهش علمی و بیطرفانه را بیمایند.

در سال ۱۳۱۶ پورداوود دومین گزارش «گاتها» را با یادداشت های «گاتها» که خود کتاب جداگانه بی است از برلین برای چاپ به هند فرستاد. این دو کتاب سالها در هند ماند تا به چاپ آن دست بردند و درست در گیر و دار جنگ دوم جهانی بود که نمونه های چاپی را از بمبئی برای پورداوود به تهران می فرستادند و پس از سال ها کار و کوشش سرانجام این دو کتاب، آماده انتشار شده بود که در سال ۱۳۲۴ چاپخانه آتش گرفت و تمام نسخه های این دو جلد کتاب مبدل به خاکستر شد.

که این حال بر پورداوود که در آن تاریخ سی سال بر سر این کار رنج برده بود، چگونه گذشت! بار دیگر کار را از صفر آغاز کرد و سالها بعد این دو کتاب یکی در بمبئی و دیگری در تهران از چاپ خارج شد. روزنامه «دنیای جدید» تحت عنوان: «استاد پورداوود از مرثیه گوئی تا استادی دانشگاه» نوشت:

زبان پارسی آنچنان که پنداشته اند کم مایه نیست. صدها نوشته فارسی هنوز به چاپ نرسیده و هر گاه لغت های گمشده را جستجو کنیم و کتابهای چاپ شده و نسخه های خطی را بررسی کنیم بدون شک واژه هایی به دست خواهیم آورد که ما را از لغات بیگانه بی نیاز کند، اگر آنچه یافتیم به جای خود بکار بریم و به درستی آن گواه آوریم و با لغت های باستانی ایران بسنجیم همه خواهند پذیرفت و پس از چندی به آن خوی خواهند گرفت.

فارسی زبان خوار و ناکس و بی یار و یاور نیست. که بتوان آنرا سرسری گرفت اگر ایشان مرد کارند از میان اینهمه اسناد معتبر آنچه را که بدان نیاز مندند جستجو کنند.

وی صاحب و مدیر روزنامه رستخیز بوده که زمانی در بغداد و چندی در کرمانشاه به چاپ رسیده که در آن مقالات میهنی و پرشوری چاپ می شده است.

هنگام تدریس سعی داشت، دانشجویان کاملاً مطالب را درک کنند و تا مطمئن نمی شد که شاگرد گفته های او را فهمیده دست بردار نبود با صبر و حوصله حاضر بود درس را چندین بار تکرار کند و چون معتقد است تا شاگرد درست نفهمیده نباید از او انتظار یاد گرفتن داشت، در تفسیر و توضیح کوتاهی نمی کند و به همین جهت دانشیاری انتخاب کرده، که در این مورد مانند خودش دقیق است.

دکتر یار شاطر در دوره لیسانس به جای استاد، فارسی باستان را تدریس می کرد و در تمام جلسات از دانشجویان دروس گذشته را سؤال می کرد استاد پورداوود به دانشیار خود دکتر یار شاطر علاقه خاص داشت و غالباً از صفات و معلومات وی که روزی شاگردش

بودتوصیف می کرد.

استاد پورداوود در زندگانی عادی همیشه سعی داشت با اشخاص درستکار و صحیح العمل مراد داشته باشد و از افراد دروغگو و متظاهر و حيله گر سخت متنفر بود و با درویشی و گوشه نشینی میانه ای نداشت. سادگی و بی آلابی را پیشه خود ساخت.

از دورویی و تملق و ریا پرهیز می کرد و از تکبر و غرور دوری می جست. می گفت: «تا عشق و علاقه به وطن نداشته باشیم و به شرافت زندگی معتقدنباشیم، از برای آبادی مرز و بوم و بهبودی حال خود نخواهیم کوشید».

هرمز نوه هفت ساله اش را خیلی دوست داشت و به همین سبب کتاب بزرگی را که حاوی مطالب علمی درباره لغات گیاهان و ایرادات و انتقاداتی در مورد کلماتی که به غلط در فارسی راه یافته به نام این کودک «هرمز نامه» نامیده است.

او مخالف زبان عربی نبود، اما می گفت: «اگر عربی یاد می دهید درست و حسابی یاد بدهید که لااقل شاگرد بتواند از کتابهای عربی استفاده کند».

آخر کجای رسم است که فقط به شاگرد دستور زبان یاد بدهند و از اصل زبان خبری نباشد...»

«پافشاری او در پارسی گوئی و پارسی نویسی نیز از همین احساسات سرچشمه می گرفت - برخلاف آنکه عده ای بدخواه عنوان کرده و می کنند، او دشمن زبان عربی نبود. او با استعمال واژه های بیگانه از هر زبان که بود مخالف بود و از آن اجتناب داشت. الانهاییه چون زبان فارسی از زبان عربی بیش از سایر السنه متأثر است، خودداری او از بکار بردن واژه های تازی بیشتر چشمگیر بود و این را مخالفین - دلیل بر خصومت خاص او با زبان تازی می شمردند.»

برای بزرگداشت این مفاخر گیلان همچون دیگران همتی بشود تازحمات این مرحوم نقدوبررسی قرار گیرد وبسیاری از شبهات وشایعات که ازدوره زندگانی او از طریق دانشمندان ایرانی هم عصرش نقل وقول گردید وسبب کدورت ها شد ونسل جدید را که به آثارش برای پژوهش توجه دارند از گمانه زنی رهانیده شوند. خردمندان علما دانشمندان وپژوهشگران چون ازراه عشق وخرم خدمت می کنند لذا دیوارهای تفرقه وتبعیض را نمی بینند. بنا براین دربین یاران خود جاذبه ودافعه دارند. یادنگ